



Rereading the Mechanisms of Intensity, Proportionality, and Eternality of the Hellfire Punishment in the Quran



Dr. Hamidreza Imanifar

Assistant Professor, Department of Psychology, Faculty of Education and Psychology, Payame Noor University, Tehran, Iran

Email: imanifar@pnu.ac.ir

Abstract

With the aim of answering the contemporary challenges regarding the revelatory authority of the Quran in explaining the mechanism of retribution, this paper provides a systematic re-reading of the concepts of “intensity”, “proportionality”, and “eternity” of the Hellfire punishment. The main problem of this study is confronting the accusation of “irrationality of infinite retributions” through moving beyond popular interpretations and relying on the analysis of the linguistic structure of the Quran and the ontology of the eschatological body. Using a qualitative content analysis method with an inductive approach, this paper examines the semantic network of revealed words. The findings of the first part (statistical analysis of the words) show that the Quran employs the pattern of “lexical specification” and thereby restricts the qualifier of eternity (*abadan*) to a specific group of the obstinate, while for the majority of sinners it maintains finitude of punishment. By examining characteristics of the eschatological body in the second part, it becomes clear that, contrary to the biological laws of the natural world, the body has been designed around “preserving the consciousness of the perceiving self” and “continuation of speech” (*nutq*) so that heedfulness and cognitive awakening become possible. Based on “the principle of correspondence” and “embodiment of the deeds”, the results reveal that in Quranic logic, the punishment is not a mere physical retaliation. Instead, it is a developmental and restorative process for existential purification and restoration of humans to the orbit of divine all-encompassing mercy. Therefore, Hell is not a brutal dead-end, but rather a crucible for transformation which loses its justification through decaying transient dispositions and ultimately finds its true meaning in the light of God’s essential mercy.

Keywords: Holy Quran, Eternity, Eternality of torment, Embodiment of the deeds, Eschatological body, Divine Mercy



Authors retain the copyright. This is an open access article distributed under [Creative Commons Attribution 4.0 International License \(CC BY 4.0\)](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).



بازخوانی مکانیسم شدت، تناسب و ابدیت عذاب جهنم در قرآن

دکتر حمیدرضا ایمانی فر



استادیار گروه روان‌شناسی، دانشکده علوم تربیتی و روان‌شناسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

Email: imanifar@pnu.ac.ir

چکیده

نوشتار حاضر با هدف پاسخ‌گویی به چالش‌های معاصر درباره اعتبار و حیانی قرآن در تبیین مکانیسم جزا، به بازخوانی نظام‌مند مفاهیم «شدت»، «تناسب» و «ابدیت» عذاب دوزخ می‌پردازد. مسئله اصلی تحقیق، مواجهه با اتهام «غیرعقلانی بودن کیفرهای نامتناهی» است؛ آن هم از رهگذر عبور از تفسیرهای عامیانه و تکیه بر تحلیل ساختار زبان‌شناختی قرآن و هستی‌شناسی کالبد اخروی. روش تحقیق مبتنی بر تحلیل محتوای کیفی با رویکرد استقرایی و بررسی شبکه معنایی واژگان و حیانی است. یافته‌های بخش نخست (تحلیل آماری واژگان) نشان می‌دهد که قرآن با بهره‌گیری از الگوی «تخصیص واژگانی»، قید ابدیت (ابتدا) را به گروهی خاص از معاندان اختصاص داده و برای اکثریت گناهکاران، قائل به تناهی و پایان‌پذیری جزاست. در بخش دوم، با واکاوی ویژگی‌های کالبد اخروی روشن می‌شود که طراحی این کالبد برخلاف قوانین زیست‌شناسی جهان طبیعت، بر محور «صیانت از هوشیاری نفس مدرک» و «تداوم نطق» سامان یافته است تا امکان تنبیه و بیداری معرفتی فراهم شود. نتایج پژوهش براساس «اصل وفاق» و «تجسم اعمال» نشان می‌دهد که عذاب در منطق قرآنی، نه انتقامی صرفاً فیزیکی، بلکه فرایندی تکوینی و ترمیمی برای تطهیر وجودی و بازگرداندن انسان به مدار رحمت واسعة الهی است. براین اساس، دوزخ نه بن‌بستی خشن، بلکه گدازگاهی برای استحاله است که با زوال ملکات عرضی، موضوعیت خود را از دست می‌دهد و در نهایت، در افق رحمت ذاتی حق معنا می‌یابد.

واژگان کلیدی: قرآن کریم، خلود، ابدیت عذاب، تجسم اعمال، کالبد اخروی، رحمت الهی.

مقدمه

در فضای گفتمانی معاصر و در تقابل‌های کلامی برآمده از بسترهای مجازی، ازجمله جدی‌ترین چالش‌ها علیه اعتبار و حیانی قرآن، به توصیفات پدیدارشناختی دوزخ و مکانیسم جزا معطوف شده است. منتقدان با خوانشی تحت‌اللفظی از آیاتی که بر احتراق تجدید کالبد و خلود دلالت دارند، مدعی وجود تضاد میان ساختار کیفری قرآن با بدیهیات عقلی و اصول اخلاقی هستند. از منظر این جریان نقاد، تصور آفریدگاری که قائل به «عقوبت نامتناهی در برابر عمل متناهی» است، با ساحت ربوبی و رحمانی سازگار نیست. از این رو، مدعی‌اند که این متون بیش از آنکه کلام خالق باشند، بازتابی از ذهنیت‌های کیفرگرایانه و الگوهای ارباب اعصار پیشین هستند که ریشه در محدودیت‌های معرفتی گذشته دارند.

مسئله اصلی پژوهش حاضر، مواجهه علمی و روشمند با همین اتهام «غیرعقلانی بودن جزا» در مهندسی وحی است. بن‌بست اساسی در پاسخ‌گویی به این شبهات، ریشه در تسلط نگاهی دارد که دوزخ را صرفاً یک شکنجه‌گاه فیزیکی قراردادی و ابدی می‌پندارد. این تحقیق بر آن است تا با عبور از تفسیرهای عامیانه و با تکیه بر دو رکن تحلیل ساختار زبان‌شناختی و هستی‌شناسی کالبد اخروی، تبیینی نوین ارائه دهد که در آن، عذاب نه یک انتقام روانی، بلکه فرایندی تکوینی و وجودی برای تطهیر معرفتی و صبرورث وجودی است.

هدف این نوشتار، اثبات این فرضیه است که توصیفات سهمگین قرآنی پیش از آنکه ناظر بر تخریب بیولوژیک انسان باشند، بر محور اصل وفاق (تناسب تکوینی عمل و جزا) و حاکمیت بنیادین رحمت بر غضب استوار شده‌اند. این پژوهش اگرچه از دو معبر مکمل، شامل تحلیل آماری تخصیص واژگانی (برای اثبات تناهی جزا برای اکثریت)؛ واکاوی فیزیولوژی کالبد ادراکی (برای تبیین تغییر ماهیت رنج) عبور می‌کند، اما درنهایت نشان می‌دهد که نظام کیفری قرآن نه بن‌بستی خشن، بلکه مسیری حکیمانه، ترمیمی^۱ و غایتمند است؛ فرایندی که در آن تمامی لایه‌های جزا، ذیل کشش لایزال رحمت الهی تعریف شده تا موجودات را از طریق معبر گدازش، مجدداً به مدار خیر محض و رحمت واسعه حق بازگرداند.

۱. پیشینه تحقیق و تبارشناسی مفاهیم

واکاوی سیر تطور اندیشه در باب جزا و خلود، نشان‌دهنده تلاشی مستمر برای برقراری توازن میان ظواهر و حیانی و اصول عقلی (نظیر حکمت و عدل) است. این بخش، ضمن تحلیل ریشه‌های لغوی، به بررسی تطبیقی آرای مفسران و لغویان می‌پردازد تا بستر لازم برای تبیین مکانیسم «عذاب غایتمند» فراهم

1. Restorative

آید.

۱.۱. تبارشناسی لغوی «خلود» و دلالت‌های معنایی در زبان عصر نزول

نخستین گام در تحلیل مسئله، فهم اتمولوژیک (ریشه‌شناسی) واژه «خلود» در بافت زبانی عصر نزول است. برخلاف تصور رایج که خلود را معادل ابدیت ریاضی^۲ می‌پندارد، لغویان سده‌های نخستین بر جنبه پایداری و مکث طولانی تأکید داشته‌اند:

تحلیل ریشه «خلد» در لسان عرب: ابن فارس در معجم مقاییس اللغة^۳ اصل واحد در این ریشه را «بقا و دوام» می‌داند، اما بلافاصله به کاربرد استعاری آن برای پدیده‌هایی که به‌کندی دچار دگرگونی می‌شوند، اشاره می‌کند. این نشان می‌دهد که در بن‌مایه این واژه، «ثبات نسبی» نهفته است، نه لزوماً ابدیت لایتنایی.

استعاره «خوالد» و مقاومت در برابر نار: راغب اصفهانی در المفردات^۴ تصریح می‌کند که خلود به‌معنای بریدن از دگرگونی سریع است. اعراب به سنگ‌های پایه‌ای دیگ که در برابر حرارت آتش مقاوم بودند، «خوالد» می‌گفتند. این استعاره قرینه‌ای است بر اینکه خلود در فرهنگ عرب با «مقاومت در آتش» گره خورده است اما همواره فرجامی برای آن (پس از اتمام پخت یا تطهیر) متصور است.

تمایز خلود و ابد در تفاسیر کلاسیک: شیخ طبرسی در مجمع البیان^۵ ذیل آیات خلود یادآور می‌شود که این واژه در زبان عرب برای «مکث طویل» نیز به کار می‌رود. زبیدی نیز در تاج العروس^۶ بر این معنا صحه گذارده و آن را از «ابدیت ذاتی» متمایز می‌کند.

بازخوانی در تفاسیر نوین: محمد رشیدرضا در تفسیر المنار^۷ با نقد رویکردهای قشری استدلال می‌کند که خلود در قرآن می‌تواند به‌معنای «ماندگاری تا حصول غرض» (تطهیر) باشد. او معتقد است سلب امکان انقطاع از واژه خلود، برداشتی است که بعدها تحت تأثیر جدال‌های کلامی بر متن تحمیل شده است.

۱.۲. واکاوی آرای تفسیری و کلامی؛ از جریمه نیت تا تکوین تجسم اعمال

در مطالعات تفسیری کلاسیک، کانون توجه بر تبیین سازگاری عدالت الهی با عذاب طولانی معطوف است. این بازخوانی در دو انگاره کلی تحلیل‌شدنی است:

۳. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ۲/۲۰۶.

۴. راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ۲۹۱.

۵. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ۲۹۷.

۶. مرتضی زبیدی، تاج العروس، ۴/۴۵۵.

۷. رشیدرضا، تفسیر القرآن الحکیم، ۵۴/۸.

انگاره کیفر نیت‌محور (کلام کلاسیک): شیخ طوسی در التبیان^۸ و به تبع او طبرسی در مجمع البیان^۹ با اتخاذ رویکردی کلامی، ابدیت را جریمه‌ای متناسب با «نیت مستمر» (استدامة النیة) کافر می‌دانند. منطق این استدلال بر این پایه استوار است که اگر کافر تا ابد در دنیا می‌ماند، بر کفر خود اصرار می‌ورزید؛ از این رو جزا نه براساس «زمان عمل»، بلکه بر مبنای «زمان نیت» مهندسی شده است. فخر رازی^{۱۰} نیز با بسط این نظریه، بر سنخیت تکوینی میان «انکار ارادی حقیقت» و «محرومیت ذاتی از نور» تأکید می‌ورزد.

پارادایم تجسم عمل (حکمت متعالیه): با ظهور حکمت متعالیه و نفوذ آن در تفاسیر معاصر، به‌ویژه در آرای علامه طباطبایی،^{۱۱} این بحث از فضای «قراردادهای کیفری» به فضای «تکوین و صیورت» انتقال یافت. در این رویکرد، عذاب نه جریمه‌ای تحمیلی از بیرون، بلکه صورت عینی و ملکات نفسانی خود انسان است که در نشئه اخروی تغییر ماهیت می‌دهد و ظهور می‌یابد. چون عذاب، تجسم «ملکات» است، تا زمانی استمرار می‌یابد که آن ملکه در جان انسان رسوخ داشته باشد؛ بنابراین با سوختن این ملکات عرضی در معبر گدازش، موضوع عذاب (که همان صورت عمل است) منتفی می‌شود و راه برای بازگشت به مقتضای فطرت (رحمت) هموار می‌شود.

۳.۱. فیزیولوژی کالبد اخروی و مکانیسم ادراک درد در پیشینه روایی

پژوهش‌های نقلی و روایی بر تفاوت‌های وجودی (هستی‌شناختی) و زیستی انسان در دو نشئه دنیا و آخرت تمرکز ویژه‌ای دارند که این تمایزات در سه لایه بنیادین تحلیل‌شدنی است. در لایه نخست، یعنی تداوم هوشیاری و نفی مرگ احساس، شیخ صدوق^{۱۲} با استناد به نصوص مربوط به «تجدید جلود»^{۱۳} استدلال می‌کند که بازسازی مدام پوست دوزخیان، نه برای شکنجه مضاعف، بلکه تدبیری برای جلوگیری از «موت احساس» و تداوم آگاهی تنبّه‌گر است. از منظر وی، کالبد اخروی به‌گونه‌ای طراحی شده است که برخلاف جسم دنیوی، در برابر محرک‌های شدید، دچار کما یا بیهوشی نمی‌شود تا غرض جزا که همان درک حقیقت عمل توسط مُدرک است، ابرتر نماند. در سطح دوم، بازطراحی ابعاد و ظرفیت‌های کالبدی مدّ نظر قرار می‌گیرد که طی آن علامه مجلسی^{۱۴} با تجمیع و طبقه‌بندی احادیث در بحار الانوار، به تغییر

۸. طوسی، التبیان، ۲۵۰/۱.

۹. طبرسی، مجمع البیان، ۲۹۷/۱.

۱۰. فخر رازی، التفسیر الکبیر، ذیل آیات عذاب.

۱۱. طباطبایی، المیزان، ۴۱۱/۱.

۱۲. ابن بابویه، الاعتقادات، ۷۵.

۱۳. نساء: ۵۶.

۱۴. مجلسی، بحار الانوار، ۲۲۰/۸.

ابعاد و ساختار وجودی دوزخیان اشاره دارد. این تغییر ساختار از منظر محدثان، با هدف افزایش ظرفیت درک کيفر و ایجاد تناسب میان عظمت گناه و کالبد جزا صورت می‌گیرد. در نهایت، لایه سوم به تطابق ارگانیکی و استحاله ادراکی می‌پردازد. یکی از ظریف‌ترین یافته‌ها در آثار محدث نوری^{۱۵} و فیض کاشانی^{۱۶} اشاره به روایاتی است که از نوعی «استحاله ذائقه» یا «عادت محیطی» سخن می‌گویند. این روایات زیربنای بحث‌های کلامی معاصر پیرامون «تعدیل تدریجی احساس رنج فیزیکی» شده است؛ بدین معنا که به دلیل تطابق ارگانیکی موجود با محیط دوزخ و فرسایش تعلقات دنیوی، ماهیت رنج از حالت شکنجه حاد به سمت «ادراک مقتضای طبیعت جدید» حرکت می‌کند که این استحاله، خود مقدمه‌ای تکوینی برای انقطاع نهایی عذاب و بازگشت به تراز رحمت الهی تلقی می‌شود.

۴.۱. جایگاه رحمت واسعه و واکاوی طبقه «جهنمیون» در میراث روایی

بخش شایان توجهی از میراث روایی و سنت تفسیری معصومان(ع)، بر انقطاع عذاب برای اکثریت گناهکاران و غلبه نهایی ساحت رحمت دلالت دارد. این رویکرد در سه محور بنیادین قابل واکاوی است: نخست، تکوین طبقه «جهنمیون» و فرایند بازگشت؛ براساس گزارش‌های معتبر در الکافی^{۱۷} و بحار الانوار^{۱۸} طبقه‌ای از دوزخیان با عنوان «جهنمیون» معرفی شده‌اند. این اصطلاح به گروهی اطلاق می‌شود که پس از طی دوران تطهیر و زوال عرصیات گناه، از آتش خارج شده و در فرایندی نمادین، پس از غسل در «نهر الحیاة» (چشمه حیات)، بازسازی رتبه وجودی یافته و وارد بهشت می‌شوند. این فرایند، مؤید نظریه «تطهیر به مثابه غایت جزا» است.

محور دوم، طمع ابلیس و شمول غایبی رحمت است؛ شیخ مفید^{۱۹} در کتاب الاختصاص روایتی راهبردی از امام صادق(ع) نقل می‌کند که براساس آن، گستره رحمت الهی در فرجام هستی چنان وسعتی می‌یابد که حتی موجودی چون ابلیس (به عنوان نماد عناد) نیز به آن طمع می‌ورزد. این روایت، برتری صفات ذاتی (رحمت) بر صفات فعلی (غضب) را در افق نهایی خلقت تثبیت می‌کند. در نهایت، این شواهد منجر به تغییر ماهیت دوزخ از کيفر به توقفگاه درمانی می‌شود. براینند این دسته از روایات نشان می‌دهد که در مهندسی روایی اسلام، جهنم نه بن‌بستی انتقامی،^{۲۰} بلکه توقفگاهی ترمیمی و درمانی برای بازگشت به مدار خیر مطلق است. در واقع، دوزخ مسیری است که در آن جذبه رحمت، موجود سقوط کرده

۱۵. نوری، مستدرک الوسائل، ۴۱۰/۳.

۱۶. فیض کاشانی، علم الیقین فی اصول الدین، ۱۰۱۴/۲.

۱۷. کلینی، الکافی، ۱۶۴/۸.

۱۸. مجلسی، بحار الانوار، ۳۴۵/۸.

۱۹. مفید، الاختصاص، ۳۰۸.

را از طریق گدازگاه تطهیر، دوباره به تراز انسانی باز می‌گرداند.

۵. ۱. رویکردهای حکمی و عرفانی؛ نظریه استحاله و انقطاع تألم

چالش برانگیزترین بخش از پیشینه پژوهش، متعلق به حوزه عرفان نظری و حکمت متعالیه است که در آن، بحث از «اعتبار قراردادی جزا» به سمت «ذات نظام هستی» سوق می‌یابد:

نظریه عذوبت و سنخیت ادراکی: محیی‌الدین ابن عربی^{۲۱} با طرح نظریه جسورانه «عذوبت» مدعی است که به دلیل غلبه رحمت ذاتی حق بر غضب عرضی، دوزخیان در نهایت با محیط نار سنخیت می‌یابند. از منظر وی، رنج محصول «تضاد» میان طبیعت موجود و محیط اوست. از این رو، با گذر زمان و استحاله طبیعت دوزخی، رنج جای خود را به نوعی سکون و سازگاری (عذوبت) می‌دهد. ملاعبدالرزاق کاشانی^{۲۲} در شرح خود، این موضوع را با برهان فلسفی «القسر لا یدوم» (قسر و اجبار دائمی نیست) تبیین می‌کند. بدین معنا که، خروج موجود از حالت طبیعی (فطرت رحمت) نمی‌تواند ابدی باشد.

انقطاع تألم در حکمت متعالیه: صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)^{۲۳} با تکیه بر حرکت جوهری و تجرد قوه خیال، به «انقطاع تألم» معتقد است. وی بیان می‌دارد که بدن اخروی، بدنی ادراکی و معلول ملکات نفس است. با سپری شدن زمان و سوختن «ماده گناه» در معبر گدازش، قوه محرکه عذاب زایل می‌شود و نفس به ثبات و سکون می‌رسد. از نظر صدر، ابدیت عذاب با بساطت رحمت و غایت‌مندی خلقت ناسازگار است.

خوانش اصالت رنج و تجرد نفس: در نقطه مقابل، امام خمینی^{۲۴} ضمن واکاوی آرای مذکور، بر «اصالت رنج» تأکید می‌ورزد. وی معتقد است تجرد نفس چنان بالاست که درد ناشی از فراق و دوری از حق (عذاب معنوی و فزادی) با استحاله و عادت تخفیف نمی‌یابد. از این منظر، اگرچه ممکن است رنج‌های حسی دچار تطور شوند؛ اما رنج دوری از کمال مطلق (که باطن همان آتش قرآنی است) به دلیل هوشیاری دائم نفس استمرار می‌یابد.

۶. ۱. خلا پژوهشی و ضرورت انجام تحقیق

علی‌رغم تعدد پژوهش‌های لغوی و کلامی در باب جزا، همچنان گسست‌های نظری و خلأهای بنیادینی در تبیین نظام‌مند این حوزه مشاهده می‌شود که ضرورت بازخوانی حاضر را ایجاب می‌کند. نخستین خلأ جدی، فقدان تحلیل آماری-تخصصی در مهندسی واژگان جزاست؛ چراکه اغلب آثار

۲۱. ابن عربی، الفتوحات المکیة، ۴۱۲/۱.

۲۲. کاشانی، شرح فصوص الحکم، ذیل فصوص هودی.

۲۳. صدرالدین شیرازی، الاسفار الاربعة، ۳۴۶/۹.

۲۴. خمینی، چهل حدیث؛ شرح اربعین حدیث، ۴۵۰.

پیشین، مفاهیمی چون «خلود» و «ابدیت» را ذیل قواعد کلی عدل الهی و به صورت مترادف تحلیل کرده‌اند. این پژوهش با عبور از این نقیصه و با تکیه بر «منطق تخصیص هوشمند واژگانی»، انحصار قید ابدیت در گروهی خاص (معاندان بنیادین) را مدلل ساخته و شمولیت عذاب دائمی برای اکثریت گناهکاران را به چالش می‌کشد.

دوم آنکه، در تبیین کالبد اخروی، تمرکز پیشینه‌ها عمدتاً بر «تجدید جلود» به مثابه سازوکاری برای استمرار درد فیزیکی بوده و تناقض ظاهری بنیادین بقای نطق، قدرت استدلال و حافظه فعال دوزخیان در اوج حرارت مغفول مانده است. پژوهش حاضر با بازتعریف فیزیولوژی اخروی از منظر «سازگاری ادراکی» نشان می‌دهد که طراحی کالبد اخروی بیش از آنکه بر مدار تخریب بیولوژیک باشد، بر مبنای صیانت از «تنبه نفس مدرک» استوار شده است.

درنهایت، علی‌رغم طرح نظریه تجسم اعمال در حکمت متعالیه، پیوند تکوینی آن با جزئیات عینی آیات (مانند تغذیه و پوشش دوزخیان) به صورت منسجم واکاوی نشده است. این تحقیق با تبیین «اصل وفاق»، عذاب را از یک کیفر قراردادی به یک «بازتاب تکوینی رتبه وجودی» ارتقا می‌دهد و کارکرد تطهیری آن را در پیوند با هندسه قرآنی نشان می‌دهد. براین اساس، ضرورت پژوهش حاضر در بازخوانی این لایه‌های مغفول و تغییر «الگوی حاکم» از «جزا به مثابه شکنجه» به «جزا به مثابه تطهیر و صبرورث رحمت» نهفته است.

۲. روش تحقیق

پژوهش حاضر از حیث هدف، بنیادی-نظری و از منظر متدولوژی، مبتنی بر تحلیل محتوای کیفی با رویکردی استقرایی است که در آن، زبان‌شناسی ساختارگرا و تحلیل شبکه معنایی واژگان و حیانی به عنوان ابزارهای اصلی تحلیل به کار گرفته شده‌اند. در این راستا، آیات و واژگان کلیدی قرآن کریم در حوزه «انذار و جزا» به عنوان واحد تحلیل در نظر گرفته شده و جامعه پژوهش، تمامی آیاتی را در بر می‌گیرد که حاوی مفاهیم معرفتی و فیزیکی عذاب (نار، جهنم، خلود، ابدیت و اصطلاحات مرتبط با فیزیولوژی ادراکی) هستند.

فرایند تحلیل در این چهارچوب، از طریق تحلیل آماری-تطبیقی صورت گرفته است. بدین ترتیب که، موارد استعمال قید «ابداً» در کنار مفهوم خلود استخراج و با موارد فاقد این قید مقایسه شده است تا «الگوی تخصیص واژگانی» کشف شود. مدل تحلیلی پژوهش بر قاعده اصولی «تخصیص عام توسط خاص» استوار است که براساس آن، سکوت گزینشی قرآن در عدم تعمیم قید ابدیت به اکثریت گناهکاران،

دلالتی متقن بر تاهیه غایتمند جزا تلقی می‌شود. همچنین برای تبیین مکانیسم عذاب و پاسخ به چالش‌های مربوط به ماهیت رنج، از روش تفسیر درون‌متنی (قرآن به قرآن) و تحلیل پدیدارشناسی ادراک بهره گرفته شده است که در آن، تمایز هستی‌شناختی میان کالبد مادی دنیوی و کالبد ادراکی اخروی به‌عنوان متغیر اصلی تحلیل مورد واکاوی قرار می‌گیرد.

درنهایت، داده‌ها که به روش کتابخانه‌ای از منابع اصیل لغوی، تفسیری، کلامی و روایی گردآوری شده‌اند، با مبانی حکمت متعالیه (به‌ویژه نظریه تجسم اعمال و اصالت رحمت) تطبیق داده شده‌اند تا اعتبار روایی مدل پیشنهادی از منظر نظام‌مند عقلانی و وحیانی تثبیت شود.

۳. یافته‌های پژوهش

در این بخش، داده‌های استخراج‌شده از متن قرآن کریم پیرامون مکانیسم عذاب، در چهار لایه پیوسته واکاوی می‌شوند: نخست، تحلیل آماری تخصیص واژگانی که با کشف نشانگر اختصاصی «ابداً»، ابدیت را منحصر به اقلیت معاند دانسته و فرضیه شمولیت عذاب دائمی را ابطال می‌کند؛ دوم، تبیین براهین انقطاع عذاب براساس حاکمیت مشیت و اصالت رحمت؛ سوم، تحلیل تناسب تکوینی (تجسم عمل) در ساختار دوزخ؛ چهارم، بازتعریف فیزیولوژی کالبد اخروی بر مدار صیانت از هوشیاری. براینکه این لایه‌ها نشان می‌دهد که هندسه جزا در قرآن، نه بن‌بستی انتقامی، بلکه فرایندی مهندسی شده برای تفکیک مجرمان و تحقق غایت تطهیر است.

۳.۱. بازخوانی نظام‌مند آیات جزا؛ ابطال فرضیه شمولیت عذاب دائمی

ازجمله کلیدی‌ترین یافته‌های این پژوهش، کشف «هندسه واژگانی» قرآن در تفکیک سطوح جزاست. تحلیل محتوای آیات نشان می‌دهد که لسان وحی برخلاف تصور رایج، با استفاده از الگوی تخصیص هوشمند، میان «کفر معاندانه» و «لغزش‌های عملی» تمایزی بنیادین قائل شده است. در واقع، ابدیت در جهنم نه یک صفت عمومی، بلکه استثنایی نادر است که با نشانگرهای واژگانی خاص کدگذاری شده است. این نظام مهندسی‌شده در سه لایه درخور واکاوی است: نخست، انحصار قید «ابدیت» در گروهی اندک از معاندان؛ دوم، استفاده از «سکوت راهبردی» و حذف قید زمان برای گناهکاران عملی؛ سوم، تبیین دوزخ به‌مثابه منزلگاهی موقت برای توده عظیم انسان‌ها. براینکه این تحلیل عبارت است از اینکه دوزخ برای اکثریت، نه سرنوشتی نهایی، بلکه فرایندی گذرا برای تطهیر و بازگشت به مدار رحمت الهی است.

۳.۱.۱. انحصار ابدیت در اقلیت معاند (تحلیل قید ابدأ)

تحلیل آماری نشان می‌دهد که عبارت «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا» به‌عنوان قطعی‌ترین نشانگر سلب زمان، تنها

در سه مورد^{۲۵} برای دوزخیان به کار رفته است. برای نمونه، در آیه ۶۵ سوره احزاب صراحتاً می‌فرماید: «خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا». ثبات قرآن در محدودکردن این واژه به ستمکارانی که آگاهانه راه حق را بر مردم می‌بندند، نشان‌دهنده یک «جداکننده هوشمندانه» است؛ چراکه اگر بنابر شمول ابدیت برای تمامی ساکنان دوزخ بود، ذکر تخصیصی این قید برای این سه مورد خاص، از منظر بلاغی لغو و بی‌معنا می‌شد. این یافته نشان می‌دهد که «ابدیت ریاضی» نه صفت عمومی جهنم، بلکه کیفر اختصاصی گروهی است که عناد را به کمال رسانده‌اند. از این رو، براساس قاعده «اثبات شیء نفی ماعدا نمی‌کند» (اما در اینجا قرینه سیاق دال بر تمایز است)، خلود در سایر آیات که فاقد قید ابداً هستند، به معنای مکث طولانی برای تطهیر است، نه بن بست نهایی. این تمایز ساختاری پاسخی روشن به شبهه تکراری بودن بحث خلود است، زیرا «مهندسی واژگان» را به عنوان دلیلی متقن بر تفکیک مجرمان معرفی می‌کند.

۳. ۱. ۲. سکوت راهبردی؛ خلود بدون ابدیت به مثابه راه بازگشت

در مرتبه دوم، با مجموعه‌ای وسیع از آیات جزا روبه‌رو هستیم که کلمه «خالدین» در آن‌ها بدون قید «ابداً» استعمال شده است، از جمله در آیه ۹۳ سوره نساء درباره قتل عمد «فَجَزَاءُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا» یا در آیه ۲۷۵ سوره بقره راجع به رباخواران «فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ». از منظر بلاغی و حیانی، این «اسقاط قید» در مقام بیان، حاوی سکوتی راهبردی و دلالتی روشن بر تناهی جزا برای این دسته از گناهکاران است. وقتی حضرت حق در مقام وعید معاندان، صفت ابدیت را ذیل نیت و عمل سستیزه‌جویانه آنان ذکر می‌کند، اما در مواجهه با معاصی عملی (نظیر قتل یا ربا) از آوردن کلمه «ابداً» امساک می‌ورزد، این تمایز نشان‌دهنده آن است که خلود در این لایه از آیات، نه به معنای سرمدیت مطلق، بلکه به معنای «مکث طویل» برای استیفای حق و تطهیر نفس است. در واقع، هندسه واژگانی قرآن راه را برای شمول مشیت الهی بر این گروه‌ها باز گذاشته است تا جزا با کالبد «بی‌انتهایی» گره نخورد؛ چراکه تقید خلود به ابدیت در صنف خاص، قرینه‌ای است بر اینکه در سایر اصناف، خلود امری عرضی و پایان‌پذیر است که با اتمام غرض تأدیبی، موضوعیت خود را از دست می‌دهد.

۳. ۱. ۳. اکثریت غیرخالد؛ تحلیل دوزخ به مثابه «منزلگاه تطهیری» و موقت

وسیع‌ترین قلمرو در میان آیات عذاب، متعلق به گروه‌هایی است که لسان وحی در توصیف جزای آنان، نه تنها از قید «ابداً»، بلکه از واژه «خالدین» نیز استفاده نکرده است. این امساک راهبردی در واژگان، نشان‌دهنده آن است که دوزخ برای این اکثریت، نه یک صیورت نهایی؛ بلکه فرایندی عرضی برای بازگشت به مدار رحمت است.

أ. گناهان کبیره عملی و منطقی وفاق (تناسب): قرآن کریم در آیه ۱۶ سورة انفال درباره لغزش‌های عملی سنگینی همچون فرار از جهاد، تنها به ذکر جایگاه‌بودن جهنم بسنده کرده و می‌فرماید: «فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ.»

طبق اصل «وفاق» (تناسب تکوینی)، عدالت و حکمت الهی مانع از آن است که مؤمنی که در لحظه‌ای دچار لغزش شده، با کافر معاندی که ریشه حق را هدف گرفته است در یک رتبه زمانی (ابدیت) قرار گیرد. همچنین در آیه ۳۵ سورة توبه درباره زران‌دوزان، با تمرکز بر استحالة مادی ثروت به ابزار جزا «يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ» نشان می‌دهد که غرض از عذاب، ذوب‌کردن علایق مادی و تطهیر روح از وابستگی‌های ناسوتی است که با پایان‌یافتن این دل‌بستگی، ضرورت حضور در نار منتفی می‌شود.

ب. عمومیت «تکاثر» و ضرورت تبیین تطهیری: واکاوی سورة مبارکه تکاثر شالوده این تحلیل را تقویت می‌کند؛ چراکه خداوند «تکاثر» را خصلتی فراگیر می‌داند که اکثر انسان‌ها را تا لحظه مرگ در حجاب غفلت نگه می‌دارد. باتوجه به اصالت سبقت رحمت بر غضب، اگر دوزخ برای این توده عظیم، بن‌بستی ابدی بود، هدف غایی از خلقت که رساندن موجود به کمال لایق خویش است، دچار نقض می‌شد؛ ازاین‌رو جزا در آیه ۶ این سورة «لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ» بر محور «بیداری» استوار است. اگرچه برخی رؤیت را معطوف به بیداری قلبی در دنیا دانسته‌اند، اما تقید آن به «عین‌الیقین» در نشئه اخروی نشان می‌دهد که دوزخ در اینجا نه یک ابزار شکنجه، بلکه منزلگاهی برای انتقال از غفلت به یقین و تکمیل فرایند آگاهی است که در دنیا ناتمام مانده بود.

ج. نتیجه‌گیری از هندسه درجات جزا: تحلیل فوق نشان می‌دهد که نظام کیفری قرآن براساس مهندسی درجات استوار است. تفاوت لحن وحی در برخورد با لغزش‌های عملی در مقایسه با سبزه‌های بنیادی، مؤید موقتی‌بودن دوزخ برای اکثریت است. کاربرد واژه «نُزِّلَ» در آیه ۱۰۲ سورة کهف «أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزْلًا» که در لغت به معنای پذیرایی اولیه و موقتی است، گواهی بر این مدعاست. ازاین‌رو دوزخ برای اکثریت، حکم معبر‌گدازش و تصفیه را دارد که وظیفه‌اش سوزاندن تعلقات باطل و آماده‌سازی موجود برای بازگشت به مغناطیس رحمت واسعه است؛ چراکه با زوالِ علقه باطل، باقی‌ماندن معلول (عذاب) از نظر حکمت الهی امری لغو خواهد بود.

۳.۲. تحلیل مبنایی تناسب جزا و عمل در ساختار دوزخ (تجسم عمل)

در پارادایم جزا و پاداش قرآنی، دوزخ نه یک تنبیه قراردادی و تحمیلی، بلکه بازتابی تکاملی و فرم نهایی رفتارهای فکری، عملی و گفتاری انسان در حیات دنیوی است. براساس این رویکرد، عذاب در

حقیقت پرده‌برداری از ماهیت واقعی اعمالی است که فرد با اراده خویش در دنیا برگزیده است. این تناسب ساختاری در هندسه دوزخ را می‌توان در لایه‌های زیر تحلیل کرد:

ا. تناسب در ابزار شناخت و مسخ هویت: نخستین لایه تناسب، میان «نحوه مواجهه با حقیقت» و «وضعیت حواس در جزا» برقرار است؛ چنان‌که مطابق آیه ۱۷۹ سورة اعراف کسانی که ابزارهای شناخت (قلب، چشم و گوش) را برای درک حق معطل گذارده‌اند، در جزا با سقوط رتبه وجودی مواجه شده و هویت انسانی‌شان به مرتبه «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» تنزل می‌یابد. این استمرار کوری فکری در آیه ۹۷ سورة اسراء نیز تبلور یافته است؛ جایی که نابینایی اخروی «وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمْيًا»، امتداد منطقی همان کوری ارادی نسبت به نور حق در دنیا است. این نابینایی نه به معنای زوال فیزیکی باصره، بلکه به معنای محرومیت از شهود رحمت است، درحالی‌که ادراک درد برای متنبه‌شدن مُدْرِك همچنان باقی است.

ب. تناسب در ساختار فکری و درهم‌شکستن کبر: در منطق قرآنی، جهنم کانون فروپاشی شکوه دروغین و استکبار نفس است. آیات متعددی نظیر آیه ۷۶ سورة غافر دوزخ را «مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ» نامیده است تا نشان دهد ذلت و رسوایی (خزی) جزا، درمانی تکوینی بر «عزت پوشالی» فرد در دنیا است. این تناسب حتی در بنیان‌های فکری نیز جاری است، به گونه‌ای که مطابق آیه ۱۰۹ سورة توبه کسی که بنیان زندگی خود را بر کفر استوار کرده، جزا را دقیقاً هم‌جنس با همان بنای لرزان می‌یابد: «أَقَمْنِ أُسُسَ بُنْيَانِهِ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ».

ج. تجسم باطن عمل و استحاله مادی عذاب: در این سطح، ماده عذاب مستقیماً از درون خود عمل استخراج می‌شود. برای نمونه، در آیه ۳۵ سورة توبه، ثروت مورد بخل (کنز)، در آتش دوزخ گداخته و تبدیل به ابزاری برای داغ‌گذاری همان فرد می‌شود: «يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتْكُوىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ». این یعنی مال حرام که وسیله تفاخر بود، تغییر ماهیت می‌دهد و به عامل فیزیکی رنج تبدیل می‌شود.

همچنین براساس آیاتی نظیر «وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا»^{۲۶}، خود انسان ستمگر به «هیزم» دوزخ تبدیل می‌شود؛ یعنی کسی که در دنیا آتش فتنه‌ها را برافروخته بود، در آخرت به منبع تولید حرارت جزا استحاله می‌یابد.

د. تناسب در پیوندهای اجتماعی و سقوط تشکیلاتی: در لایه نهایی، روابط اجتماعی و سیاسی فرد در دنیا، در جزا دچار استحاله صوری می‌شوند و حقیقت پوشالی خود را بروز می‌دهند. اهل باطل که در

دنیا بر مدار منافع کاذب و «تکاثر» متحد بودند، در جزا حقیقت این پیوند را به صورت دشمنی و لعن یکدیگر می‌یابند؛ چنان‌که در آیات ۵۹ تا ۶۴ سوره ص، تصویر دقیق این تقابل و «تخاصم اهل نار» «إِنَّ ذَلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ» ترسیم شده است که بازتابی از پوچی پیوندهای غیرخدایی در نشئه دنیا است. همچنین سلسله مراتب گمراهی و نظام تشریفاتی باطل در جزا حفظ می‌شود تا تناسب میان «پیشوایی در ضلالت» و «پیشگامی در سقوط» محقق شود. نمونه بارز این تناسب در آیه ۹۸ سوره هود بیان شده است که درباره فرعون می‌فرماید: «يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ»؛ بدین معنا که وی همان‌گونه که در دنیا پیشوای استکبار بود، در جزا نیز پیشاپیش قومش وارد آتش می‌شود تا تداوم رهبری باطل در سقوط نهایی تجسم یابد و حقیقت ولایت طاغوت به صورت عینی به نمایش در آید.

۳.۳. براهین قرآنی بر پایان‌پذیری دوزخ؛ از حاکمیت مشیت تا غلبه رحمت

در این بخش، به بررسی آیاتی می‌پردازیم که به صورت ساختاری، مفهوم «ابدیت مطلق» و «خلود دائمی» را به چالش می‌کشند. این استدلال‌ها نشان می‌دهند که در نظام فکری قرآن، عذاب جهنم غایتی تغییرناپذیر نیست، بلکه تابعی از «مشیت»، «حکمت» و «عدل» الهی است. بر این مبنا، ادله هفت‌گانه زیر بر انقطاع عذاب دلالت دارند:

أ. حاکمیت مشیت بر قانون جزا (استثنای «إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ»): محکم‌ترین مستند قرآنی بر پایان‌پذیری عذاب، وجود استثنای صریح در آیات خلود است. خداوند در آیه ۱۰۷ سوره هود، پس از ذکر خلود دوزخیان می‌فرماید: «خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ». ورود ادات استثنای «إِلَّا» سندی قطعی است که نشان می‌دهد ماندگاری در دوزخ یک قانون بسته تکوینی نیست، بلکه همواره تحت سیطره اراده مطلق پروردگار است. تأمل در تفاوت بیانی میان بهشت و جهنم این معنا را تقویت می‌کند؛ چراکه در آیه بعد برای بهشتیان عبارت «عَطَاءٌ غَيْرٌ مَّجْذُورٍ» (بخشش قطع‌نشدنی) به کار رفته است، اما برای جهنمیان با عبارت «إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ»، راه برای تغییر وضعیت براساس حکمت الهی باز گذاشته شده است.

ب. محدودیت زمانی در قالب «احقاب» (آیه ۲۳ سوره نبا): قرآن کریم در توصیف ماندگاری دوزخیان از واژه «أَحْقَابًا» استفاده کرده است. «احقاب» جمع «حُقب» به معنای دوره‌های زمانی طولانی اما «معین و محدود» است. ذکر واحدهای زمانی (حقبه‌ها) ذاتاً به معنای وجود یک «فرجام و پایانه» است؛ زیرا اگر عذاب پدیده‌ای بی‌نهایت مطلق بود، تقسیم‌بندی آن به دوره‌های زمانی متوالی معنای بلاغی پیدا نمی‌کرد.

ج. اصل «وفاق» و ضرورت تناسب جرم و جزا (آیه سوره نبا): قرآن جزا را با صفت «وَفَاقًا»

توصیف می‌کند. اگرچه برخی روایات بر تناسب کيفر با «نیت» تأکید دارند، اما باید توجه داشت که نیت نیز در ظرف وجودی محدود انسان شکل گرفته است. استدلال عقلی براساس قاعده وفاق اقتضا می‌کند که میان جرم و جزا تناسب تکوینی برقرار باشد. فعل و نیت انسان در ظرفی متنهای صورت پذیرفته، تشریع جزای «نامحدود» با اصل عدالت و غرض تأدیبی در تضاد قرار می‌گیرد؛ ازاین‌رو جزا در نقطه‌ای که تناسب محقق شد به انتها می‌رسد.

د. تجلی رحمتِ واسعه بر غضب و قاعده کلی شمول: طبق آیه «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»^{۲۷} رحمت الهی، محیطی مطلق است که باید شامل حال تمام موجودات، از جمله دوزخیان شود. در رویکرد قرآنی، غضب خدا پدیده‌ای «عَرَضِي» و رحمت او «ذاتی» است؛ بدین معنا که صفت فعل (عذاب) تابع مقتضیات و اهداف گذرا (تطهیر) است، اما صفت ذات (رحمت) ابدی و لایتغیر است. بنابراین هرآنچه از فعل خدا صادر شود، در نهایت باید به صفت ذاتی او باز گردد. براین اساس، غلبه نهایی با رحمت است و دوزخ، فرایندی است که در بطن خود، بازگرداندن موجود به مدار خیر محض را دنبال می‌کند؛ چراکه رحمت واسعه، اجازه نمی‌دهد غضب عَرَضِي به بن‌بستی وجودی و ابدی تبدیل شود.

ه. تحلیل واژه‌گزینی «وردا» و «نُزْلا»؛ دوزخ به مثابه ایستگاه گذار: کاربرد واژه «وردا» در آیه ۸۶ سوره مریم «وَتَسُوْقُ الْمُجْرِمِيْنَ اِلٰى جَهَنَّمَ وَرِدًا»، که در لغت به معنای حرکت به سوی آبشخور برای رفع نیاز است، نشان می‌دهد که جهنم برای مجرمان، حکم یک «تصفیه‌گر وجودی» را دارد. همچنین نامیدن جهنم با عنوان «نُزْل» در آیه ۱۰۲ سوره کهف، دلالت بر «پذیرایی اولیه و مقدماتی» دارد. این واژه‌گزینی نشان می‌دهد که جهنم نه یک بن‌بست وجودی، بلکه ایستگاه گذار در مسیر صیوروت انسان به سوی پروردگار است.

و. فناپذیری ظرف عذاب؛ تحلیل تلازم بقای جزا با بقای نشئه: مقیدکردن زمان عذاب به بقای آسمان‌ها و زمین اخروی در آیه ۱۰۷ سوره هود حاوی نکته‌ای راهبردی است. اگرچه آیه ۴۸ سوره ابراهیم به تبدیل زمین و آسمان دنیا اشاره دارد، اما تلازم خلود با «مادامت السموات والارض» نشان می‌دهد که عذاب پدیده‌ای «موقعتی و ظرف‌مند» است. با تغییر ماهوی این ظرف در لایه‌های عمیق‌تر صیوروت هستی به سوی لقاءالله، عذاب مقیم در آن نیز به تبع ظرف خود به انتها خواهد رسید.

ز. هدف‌مندی عذاب؛ تحلیل پارادایم «خزی» (تنبّه): هدف غایی کيفر در مهندسی وحی، تحقق وضعیت «خزی» یا رسوایی بیدارگر است.^{۲۸} این تحلیل تبیین می‌کند که عذاب نه یک «هدف» برای

۲۷. اعراف: ۱۵۶.

۲۸. زمر: ۴۰.

نابودکردن، بلکه «ابزاری» برای فهمیدن است. براین اساس، تجدید پوست و بقای ادراک، با هدف صیانت از درگاه‌های آگاهی صورت می‌گیرد تا فرد پیام جزا را دریافت کند. به محض آنکه بیداری روح حاصل شد، استمرار عذاب از منظر حکمت الهی «لغو» خواهد بود؛ چراکه با تحقق غایت (تنبّه)، بقای وسیله (رنج) امری بیهوده تلقی می‌شود.

تحلیل‌های مذکور نشان می‌دهد که در دیدگاه قرآنی، واژگان «ابدیت» عمدتاً برای بیان شدت اثر جرم و ماندگاری تأثیر آن به کار رفته‌اند. برایند این پژوهش در این بخش به سه نتیجه راهبردی می‌رسد: نخست، دریچه خروج (مشیت) که قانون عذاب را از جبر محض به اراده‌ای حکیمانه و تغییردهنده تبدیل می‌کند؛ دوم، استحاله به جای انهدام که با زوال علت (ناپاک‌ی عرضی روح)، معلول (عذاب) را منتفی می‌سازد؛ سوم، پیروزی رحمت که ماهیت دوزخ را از یک ابزار شکنجه، به گذرگاهی برای بازیابی سلامت وجودی ارتقا می‌دهد. درنهایت، برای تجمیع تمامی براهین ارائه‌شده، جدول زیر دورنمای جامع منطق وحی در «انقطاع عذاب» را ترسیم می‌کند:

جدول ۱. تجمیع جامع ادله قرآنی بر نقض ابدیت و اثبات انقطاع عذاب

ردیف	عنوان استدلال	مستند قرآنی	منطقی نقض ابدیت و اثبات انقطاع
۱	استثنای مشیت	هود: ۱۰۷؛ انعام: ۱۲۸	خلود، حکم مطلق نیست و تابع اراده تغییردهنده حق است.
۲	قید زمانی (حقیقه‌ها)	نبا: ۲۳ (احقاباً)	تقسیم عذاب به دوره‌های معین، با بی‌نهایتی ریاضی در تضاد است.
۳	اصل تناسب (وفاق)	نبا: ۲۶ (وفاقاً)	ضرورت تناسب میان جرم متناهی و جزای متناهی.
۴	اصالت و شمول رحمت	اعراف: ۱۵۶؛ انعام: ۱۲	غلبه ذاتی رحمت بر غضب عرضی در افق نهایی هستی.
۵	اشارات بازگشت (ورد)	مریم: ۸۶؛ کهف: ۱۰۲	کاربرد واژگانی که ماهیت ورود موقت و عبور را تداعی می‌کنند.
۶	فناپذیری ظرف عذاب	هود: ۱۰۷	تلازم میان بقای عذاب و بقای ساختار موقت آن نشئه.
۷	تحلیل هدف‌مندی (خزی)	زمر: ۴۰	جزا برای بیداری است؛ با تحقق تنبّه، استمرار عذاب لغو است.

۳.۴. واکاوی فیزیولوژی دوزخیان؛ تضاد کالبد دنیوی با ساختار ادراکی در جهنم

تصویر رایج از عذاب‌های فیزیکی دوزخ معمولاً با پیش‌فرض «قوانین زیستی جسم دنیوی» سنجیده می‌شود که در برخی خوانش‌ها منجر به بروز شبهاتی پیرامون شکنجه‌گری بی‌هدف می‌شود. اما تدقیق در متن قرآن کریم نشان می‌دهد که کالبد دوزخیان، تابعی از قوانین بیولوژیک زمین نبوده و دچار یک «بازطراحی ساختاری» شده است. در پاسخ به نقد برخی منتقدان که استدلال دوزخیان را نشانه کم‌بودن درد می‌دانند، باید گفت این تفاوت فیزیولوژیک دقیقاً بر تقویت «ثبات ادراکی» متمرکز است؛ بدین معنا که، هدف از جزا در قرآن، نه متلاشی‌کردن بیولوژیک، بلکه «صیانت از هوشیاری» در محیطی متفاوت برای تحقق هدف تنبیه (خزى) است. این بازخوانی در محورهای زیر تبیین می‌شود:

أ. **تناقض ظاهری «تداوم نطق» و هوشیاری در اوج عذاب:** مطابق با قوانین فیزیولوژیک و عصب‌شناختی حاکم بر نشئه مادی، دردی که لایه‌های عمیق پوست را درگیر کند، سیستم عصبی را دچار شوک و توانایی تفکر را سلب می‌کند. اما قرآن دوزخیان را در حال گفت‌وگوهای بسیار دقیق توصیف می‌کند؛ آن‌ها با بهشتیان وارد گفت‌وگو شده و درخواست منابع می‌کنند،^{۲۹} با فرشتگان درباره تخفیف عذاب مذاکره می‌کنند^{۳۰} و با همتایان خود مجادلات سیاسی-اجتماعی پیچیده‌ای دارند.^{۳۱} این سطح از «حافظه فعال» نشان می‌دهد که کالبد دوزخی در برابر حرارت، نوعی «سازگاری ادراکی» دارد که مانع از بیهوشی می‌شود. استدلال‌کردن، والاترین فعالیت قشر خاکستری مغز است؛ بقای این قوه در آتش، برهان قاطعی بر تغییر فیزیکی رنج است تا «قوه عاقله» برای درک چرایی جزا باقی بماند.

ب. **تناقض ظاهری «احتراق پوست» و «تقلیل درد»؛ تفاوت ماهوی نشئه‌ها:** ازجمله یافته‌های کلیدی این پژوهش، تبیین تفاوت آستانه تحمل درد میان دو نشئه است. درحالی‌که در دنیا سوختن پوست تا مرحله «نُضج» (پختن)، غایت شکنجه و پایان توان بیولوژیک است، قرآن در آیه ۵۶ سوره نساء از واژه «ذوق» (چشیدن) استفاده می‌کند: «كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ». «ذوق» برخلاف «اکل» یا «انغماس»، به ادراک تند و لحظه‌ایِ جوهره یک شیء اشاره دارد. این نشان می‌دهد که در قیامت علی‌رغم از بین رفتن پوست، حس فرد در سطح «چشیدن تلخی عمل» باقی می‌ماند تا شدت صحنه منجر به از دست رفتن بیداریِ مُدرک نشود. در واقع، خدا بدن را مقاوم‌تر ساخته تا فرد طعم رنج را بچشد، بدون آنکه متلاشی شود.

۲۹. اعراف: ۵۰.

۳۰. غافر: ۴۹.

۳۱. ص: ۵۹-۶۴.

ج. وضعیت بیولوژیک «نامتعارف»؛ نفی دوقطبی مرگ و زندگی: قرآن کریم وضعیت دوزخیان را خارج از دوقطبی متعارف نشئه مادی توصیف می‌کند: «ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى»^{۳۲} این حالت سوم وجودی، نشان‌دهنده «مقاوم‌سازی کالبد برای بقای آگاهی» است. وقتی ساختار ادراکی در برابر «مرگی که از هر سو هجوم می‌آورد» مقاومت می‌کند،^{۳۳} بدین معناست که آستانه تحمل اعصاب اخروی با اعصاب محدود دنیوی قیاس‌شدنی نیست. این پایداری، نه با هدف افزایش شکنجه، بلکه برای تضمین تداوم حضور «نفسِ مُدْرِك» است تا فرایند بیداری و تنبّه به علت زوال جسمانی ناتمام نماند.

د. تغذیه نمادین؛ انفکاک رنج از فرسایش جسمانی: تغذیه دوزخیان از «زقوم» و «ضریع» طبق آیه ۷ سوره غاشیه «لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ» (نه چاق می‌کند و نه گرسنگی را می‌زداید)، حاوی یک کد فیزیکی است. در دنیا رنج معلول نیاز حیاتی است که پاسخ‌دادن به آن منجر به انحلال بدن می‌شود، اما در جهنم رنج گرسنگی وجود دارد بدون آنکه ضرورت بیولوژیک مرگ‌آوری در کار باشد. این یعنی سیستم گوارش از یک «ماشین سوخت‌رسان» به یک «مجرای ادراکی» تغییر ماهیت داده تا رنج، نه از سر نیاز زیستی، بلکه از سر حقیقت عمل درک شود. ازاین‌رو، قانون بقای ماده و انرژی در آن نشئه، نه تابع فرسایش بیولوژیک، بلکه تابع میزان آگاهی و تنبّه فاعل شناسایی است.

ه. آتش «مُؤَصَّدَة» و «أَفْنَدَة»؛ احتراق معرفتی در کانون شناخت: کلید فهم تفاوت فیزیک جهنم در آیه «الَّتِي تَطْلُعُ عَلَى الْأَفْنَدَةِ»^{۳۴} نهفته است. در نظام واژگانی قرآن، «فؤاد» کانون نهایی درک و مسئولیت است.^{۳۵} براین اساس، آتشی که بر افنده طلوع می‌کند، ماهیتی «حجاب‌سوز» دارد تا پندارهای باطل را ذوب کند. برخلاف آتش دنیا که از پوست به درون سرایت می‌کند، آتش اخروی از «درون» (کانون معنا) بر افنده طلوع می‌کند. در این فرایند، جسم دوزخی نه یک مانع بیولوژیک، بلکه یک «درگاه شفاف» است که اجازه می‌دهد شعله حقیقت عمل، مستقیماً با مرکز ادراک روح روبه‌رو شود.

و. سنت الهی در بازطراحی کالبد برای بقای تنبّه: همان‌گونه که بدن دنیوی برای اتمسفر زمین تنظیم شده، کالبد اخروی نیز برای «ماندگاری در عین جزا» بازطراحی شده است. این «هندسه حکیمانه جزا» نشان می‌دهد که هدف پروردگار، مدیریت حکیمانه بر عذاب است تا فرد «بفهمد»، نه آنکه «نابود شود». ازاین‌رو، شدت عذاب در قرآن بیش از آنکه زجر فیزیکی به سبک دنیوی باشد، به معنای «حسرت عمیق و سقوط رتبه وجودی» است که در قالب استعاره‌های حسی بیان شده و کالبد تغییر یافته، آن را به شکلی

۳۲. اعلی: ۱۳.

۳۳. ابراهیم: ۱۷.

۳۴. همزه: ۷.

۳۵. اسراء: ۳۶.

آگاهانه دریافت می‌کند. این تفاوت ماهوی نشان می‌دهد که آنچه در دنیا «غیرقابل تحمل» است، در فیزیک قیامت به دلیل حذف نیازهای زیستی پایه و مقاوم‌سازی اعصاب، به رنجی کنترل‌شده و هدفمند تبدیل می‌شود که تنها مأموریتش بیداری روح است.

۳.۵. جمع‌بندی یافته‌ها؛ ترکیب و برآیند نهایی از مهندسی جزا تا صیروت رحمت

واکاوای نظام‌مند آیات عذاب نشان می‌دهد که هندسه جزای قرآنی براساس هماهنگی دقیق میان «تخصیص واژگانی»، «تجسم تکوینی عمل» و «فیزیولوژی کالبد اخروی» استوار است. برآیند این لایه‌های چهارگانه نشان می‌دهد که دوزخ نه یک بن‌بست انتقام‌جویانه، بلکه فرایندی حکیمانه برای بازسازی رتبه وجودی انسان است که در چهار ساحت بنیادین تبلور می‌یابد:

أ. گذار از ابدیت به تطهیر: تحلیل آماری قید «ابدأ» در تقابل با مفاهیم «ورد» و «نزل» گواهی می‌دهد که عذاب دوزخی، بن‌بست زمانی مطلق نیست، بلکه ایستگاهی برای تطهیر و اصلاح صیروت انسان است.

ب. تجسم ساختاری عمل: یافته‌ها مؤید آن است که دوزخ بازتاب نهایی انتخاب‌ها و اعمال انسان است، به گونه‌ای که ابزارهای گناه در دنیا در نشئه اخروی تغییر ماهیت می‌دهد و به ابزار بیداری و تنبه تبدیل می‌شوند تا فرد حقیقت عریان اراده خویش را لمس کند.

ج. اصالت تنبه بر فنا: در مهندسی تربیتی قرآن، هدف جزا بیداری آگاهانه و اصلاح روح است، نه نابودی مُدرک. ازاین‌رو، غضب الهی پدیده‌ای «عرضی» و وسیله‌ای برای زدودن تعلقات مادی است که در افق نهایی، مستهلک در رحمت ذاتی پروردگار می‌شود. د. تعدیل تکوینی کالبد برای بقای ادراک: بازطراحی سیستم عصبی و فیزیولوژی دوزخیان، پاسخی تکوینی به ضرورت حفظ هوشیاری در حین جزاست. این مهندسی رنج، آستانه تحمل را به گونه‌ای تنظیم می‌کند که پیام جزا بدون فروپاشی نظام عصبی (بی‌هوشی یا مرگ)، به طور کامل در سطح «ذوق» دریافت شود.

در مجموع، دوزخ در هندسه قرآنی نه یک ابزار شکنجه، بلکه گذرگاهی برای پالایش روح و بازسازی هویت سقوط‌کرده است. عذاب، عرضی تابع علت (رذایل) است. بنابراین، با فروپاشی کبر و تحقق «خزی» (بیداری ناشی از رسوایی)، موضوع عذاب تخصصاً منتفی می‌شود و مُدرک، تطهیر می‌یابد و آماده بازگشت به جذبه رحمت الهی می‌شود تا پیروزی صفت ذاتی (رحمت) بر صفت فعلی (غضب) در نظام هستی محقق شود.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با واسازی انگاره «شکنجه‌گری بی‌هدف»، به دیدگاه جدیدی در فهم لایه‌های فیزیولوژیک، آماری و تناسب تکوینی جزا دست یافت. در این رویکرد، دوزخ از یک «کیفر قراردادی محض» به یک «فرایند درمانی قانونمند» تغییر رتبه می‌دهد. یافته‌های این تحقیق در مقایسه با مطالعات پیشین، در چهار محور راهبردی تبیین شد:

ابطال تعمیم زمانی بر پایه مهندسی تخصیص واژگانی: درحالی‌که مشهور مفسران و متکلمان کلاسیک، نظیر شیخ طوسی در التبیان^{۳۶} براساس ظاهر اولیه آیاتی چون «خالدین فیها»، به ابدیت همگانی دوزخ معتقد بوده و خلود را بر «نیت ابدی کفر» حمل می‌کرد، پژوهش حاضر با ارائه نظریه تخصیص واژگانی، مرز تحلیلی جدیدی در این حوزه ترسیم کرد. برخلاف رویکردهای سنتی، یافته‌های آماری این تحقیق اثبات کرد که قرآن کریم با به‌کارگیری هوشمندانه قید «ابداً» تنها در سه مورد خاص، آگاهانه حساب اکثریت گناهکاران را از اقلیت معاند جدا کرده است.

این یافته، نوآوری تحقیق را در آنجا تبلور می‌بخشد که دیدگاه مفسران نواندیشی همچون محمد رشیدرضا^{۳۷} را، که براساس مشیت الهی به «انقطاع عذاب» تمایل داشتند، از یک استحسان کلامی به یک اثبات زبان‌شناختی ارتقا داده است. در واقع، ابدیت نه صفت ذاتی جهنم، بلکه صفت عرضی گروهی است که تمام پل‌های بازگشت را منهدم کرده‌اند. ازاین‌رو، تعمیم ابدیت به اکثریت، نه تنها با عدل الهی، بلکه با هندسه و کاربرد واژگانی نظیر «نُزِل» و «وَرِد» در تضاد ساختاری است. براین اساس، دوزخ در لایه اکثریت، نه یک سرنوشت نهایی، بلکه فرایندی غایتمند برای بازگشت به مدار رحمت تلقی می‌شود.

واکاوی فیزیولوژیک؛ بازطراحی کالبد برای صیانت از ادراک: یکی از مرزهای دانش در این تحقیق، ابطال پیش‌فرض «وحدت قوانین بیولوژیک در دو نشئه» است. درحالی‌که محدثان و مفسران کلاسیک، نظیر علامه مجلسی^{۳۸} در بحار الانوار، عذاب‌های جسمانی مانند تجدید پوست را با الگوهای شکنجه فیزیکی دنیوی و صرفاً برای «استمرار زجر» تحلیل می‌کردند، این پژوهش تبیین می‌کند که کالبد دوزخی تابع «قوانین بقای آگاهی» است. در نگاهی نوآورانه و تطبیقی، توجه به تناقض ظاهری «تداوم نطق و استدلال در اوج احتراق» نشان می‌دهد که این فیزیولوژی، نه برای افزایش کمی شکنجه، بلکه برای تنظیم غایتمند ادراک بازطراحی شده است. براین اساس، نظریه ملاصدرا^{۳۹} در اسفار درباره «بدن ادراکی» تقویت

۳۶. طوسی، التبیان، ۲۵۰/۱.

۳۷. رشیدرضا، تفسیر القرآن الحکیم، ۵۴/۸.

۳۸. مجلسی، بحار الانوار، ۲۲۰/۸.

۳۹. صدرالدین شیرازی، الاسفار الاربعة، ۳۴۶/۹.

می‌شود؛ با این افزوده که کالبد دوزخی به‌گونه‌ای است که دچار فروپاشی عصبی یا زوالِ هوشیاری نمی‌شود تا مُدِرک بتواند «پیام تنبه» (خِزِی) را به‌درستی دریافت کند. این یافته، فیزیولوژی دوزخ را از یک ابزار زجرِ صرف، به یک «درگاه معرفتی» برای بیداری وجودی تغییر رتبه می‌دهد.

تکامل نظریه تجسم عمل؛ از کلیات کلامی تا استحاله فیزیکی: در حالی که اندیشمندانی چون علامه طباطبایی^{۴۰} در المیزان و شهید مطهری^{۴۱} بر «عینیت عمل و جزا» و نفی قراردادی بودن کیفر تأکید داشتند، تبیین چگونگی تبدیل یک «رذیل اعتباری» به یک «پدیده فیزیکی» در آثار ایشان کم‌تر مورد واکاوی ساختاری قرار گرفته بود. این تحقیق با تبیین «اصل وفاق» (آیه ۲۶ سوره نبا)، از کلیات فلسفی عبور کرده و تبیین می‌کند که جزا استحاله تکوینی همان تعلقات دنیوی است. در این لایه، «بخل» به ابزار فیزیکی داغ‌گذاری تبدیل شده و انسان معاند، خود به «وَقُود» (آتش‌گیره) تبدیل می‌شود. این رویکرد، پاسخ به شبهه «عدم تناسب» را از یک دفاعیه حقوقی به یک تحلیل ساختاری از سیوریت عمل ارتقا داده است؛ به‌گونه‌ای که عذاب، نه جریمه‌ای بیرونی، بلکه روبه‌روشدن بی‌واسطه با صورت نهایی خویشستن در گدازگاه حقیقت است.

غلبه رحمت ذاتی بر غضب عرضی؛ منطق انقطاع و زوال موضوع عذاب: این پژوهش با تقویت دیدگاه عرفا و حکیمانی چون ابن عربی^{۴۲} در فصوص الحکم و ملاصدرا^{۴۳} در کتاب العرشیه درباره «غلبه نهایی رحمت»، لایه جدیدی از مشیت تغییردهنده را براساس آیه ۱۰۷ سوره هود تبیین کرده است. تمایز این تحقیق در تبیین تناقض ظاهری میان جزا و رحمت در آن است که انقطاع عذاب را نتیجه منطقی «زوال موضوع» قلمداد می‌کند. براساس قاعده تلازم علت و معلول، با اتمام فرایند تطهیر در گدازگاه جزا و استحاله هویت گناهکارانه به «هویت متبّه»، عملاً علت جزا منتفی شده و عذاب تخصصاً موضوعیت خود را از دست می‌دهد. در خصوص اقلیت معاند (خالدین ابداً) نیز اگرچه تداوم حضور آنان ناشی از رسوخ شر در ذاتشان است، اما براساس استثنای راهبردی «إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ»، راه برای حاکمیت نهایی رحمت باز می‌ماند. در این افق، رحمت واسعه الهی با تغییر ماهیت رنج به «سکون و عذوبت»، بن‌بست عذاب را شکسته و بدین‌گونه، غلبه ذاتی رحمت بر غضب عرضی را در ساحت تکوین به اثبات می‌رساند.

پاسخ به چالش‌های گفتمان معاصر؛ عبور از خوانش اسطوره‌ای به تبیین وجودی: در پاسخ به چالش‌های مطرح‌شده در فضای گفتمانی معاصر که نظام کیفری قرآن را متهم به «خشونت نامتناهی»

۴۰. طباطبایی، المیزان، ۴۱۱/۱.

۴۱. مطهری، عدل الهی، ۲۲۵.

۴۲. ابن عربی، فصوص الحکم، ۱۶۸.

۴۳. صدرالدین شیرازی، العرشیه (الحکمة العرشیه)، ۹۲.

می‌کنند، یافته‌های این پژوهش دریچه نوینی برای بازخوانی عقلائی آیات جزا می‌گشاید. برخلاف خوانش‌های تحت‌اللفظی که دوزخ را بن‌بست می‌دیدند، این مدل تبیین می‌کند که نظام و حیانی، رویکردی ترمیمی دارد. این پاسخ در دو سطح راهبردی قابل تلخیص است:

نخست، ابطال انگاره «جزا به مثابه انتقام»: برخلاف ادعای منتقدان، این تحقیق نشان می‌دهد که ساختار عذاب در قرآن، سیستمی انتقام‌جویانه نیست، بلکه یک «ضرورت تکوینی» است. در این پارادایم، رنج نه ازسوی یک اراده بیرونی خشمگین، بلکه به‌عنوان بازتاب طبیعی و «صورَت نهاییِ عملِ انسان» (براساس اصل وفاق) پدید می‌آید. لذا اتهام تضاد با اخلاق ربوبی منتفی است؛ چراکه خداوند در این فرایند، نه شکنجه‌گر، بلکه «تسهیل‌گر مسیر بیداری» است که حتی ساختار کالبد را برای صیانت از هوشیاری نفس مُدرک و دریافت پیام تنبه بازطراحی کرده است.

دوم، پاسخ به چالش تناهی و ابدیت: یافته‌های این نوشتار، بن‌بست منطقی «جزای ابدی در برابر عمل متناهی» را با تکیه بر هندسه واژگانی وحی در هم می‌شکند. اثبات این مطلب که اکثریت گناهکاران در «منزلگاه تطهیری و موقت» قرار دارند، نشان می‌دهد که نظام و حیانی بر مدار «عدالت ترمیمی» استوار است. اوج این نگاه در آیه ۱۰۷ سوره هود تجلی می‌یابد که حتی پس از ذکر خلود، با عبارت «إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ» راه را برای مداخله مطلق رحمت باز می‌گذارد. این استثنای راهبردی ثابت می‌کند که حتی در لایه ابدیت نیز بن‌بست وجودی معنا ندارد و اراده حکیمانه حق می‌تواند هر لحظه جزا را به جود مبدل سازد. براین اساس، آیات سهمگین جزا نه برای ارباب بی‌هدف، بلکه توصیفی از فرایند «جراحی روح» در گدازگاه حقیقت برای بازگرداندن موجود به کمال لایق خویش است؛ فرایندی که در آن حتی غضب نیز در نهایت مستهلک در رحمت واسعه می‌شود.

در مجموع، نظام کیفری قرآن نه سیستمی شکنجه‌گر، بلکه یک «مهندسی دقیق وجودی» برای صیانت از کرامت انسان است. دوزخ، سیاه‌چال انتقام نیست، بلکه گدازگاه تطهیر و مأمنی برای جراحی روح است تا مُدرک پس از زدودن زنگارهای عَرَضی، آماده بازگشت به فطرت اولیه و آغوش پروردگار شود.

منابع

قرآن کریم

- ابن بابویه، محمد بن علی. الاعتقادات. قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۴ق.
- ابن عربی، محمد بن علی. فصوص الحکم. بیروت: دار الکتاب العربی، ۱۴۰۵ق.
- خمینی، روح‌الله. شرح چهل حدیث (اربعین حدیث). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۸.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. المفردات فی غریب القرآن. دمشق: دار العلم، ۱۴۱۲ق.

- رضا، محمدرشید. تفسیر القرآن الحکیم (المنار). بیروت: دار المعرفة، بی تا.
- صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم. کتاب العرشیه. ترجمه و شرح غلامحسین آهنی. تهران: مولى، ۱۳۶۱.
- صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم. الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه. تهران: دار المعارف الاسلامیه، ۱۳۶۰.
- طباطبایی، محمدحسین. المیزان فی تفسیر القرآن. بیروت: اعلمی، ۱۳۹۰ق.
- طبرسی، فضل بن حسن. مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تهران: ناصرخسرو، ۱۳۷۲.
- طوسی، محمدبن حسن. التبیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- عبدالرزاق کاشی، عبدالرزاق بن احمد. شرح فصوص الحکم. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳.
- فخر رازی، محمدبن عمر. التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب). بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
- فیض کاشانی، محمدبن شاه مرتضی. تفسیر الصافی. تهران: صدر، ۱۴۱۵ق.
- کلینی، محمدبن یعقوب. الکافی. تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی. بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار. بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
- مرتضی زبیدی، محمدبن محمد. تاج العروس من جواهر القاموس. بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴ق.
- مطهری، مرتضی. عدل الهی. تهران: صدرا، ۱۳۵۸.
- مفید، محمدبن محمد. الاختصاص. قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
- نوری، حسین بن محمدتقی. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل. قم: آل البيت، ۱۴۰۸ق.

Transliterated Bibliography

Qurān-i Karīm.

‘Abd al-Razzāq Kāshī, ‘Abd al-Razzāq ibn Aḥmad. *Sharḥ Fuṣūṣ al-Ḥikam*. Tehran: Anjuman Āsar va Mafākhir Farhangī, 2005/1383.

Fakhr Rāzī, Muḥammad ibn ‘Umar. *al-Tafsīr al-Kabīr (Mafātīḥ al-Ghayb)*. Beirut: Dār Ihya’ al-Tūrāth al-‘Arabī, 1999/1420.

Fayḍ Kāshānī, Muḥammad ibn Shāh Murtaẓā. *Tafsīr al-Ṣāfi*. Tehran: Ṣadr., 1994/1415.

Ibn al-‘Arabī, Muḥammad ibn ‘Alī. *Fuṣūṣ al-Ḥikam*. Beirut: Dār al-Kitāb al-‘Arabī. 1985/1405.

Ibn Bābawayh, Muḥammad ibn ‘Alī. *al-Iqtīqādāt*. Qum: Kungirah-yi Shaykh Mufid. 1994/1414.

Khumaynī, Rūḥ Allāh. *Sharḥ Chihil Ḥadīth (Arba ‘in Ḥadīth)*. Tehran: Mū’assisah-yi Tanzīm va Nashr-i Āsar-i Imām Khumaynī. 2010/1388.

Kulīnī, Muḥammad ibn Ya’qūb. *al-Kāfi*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyya, 1987/1407.

Majlisi, Muḥammad Bāqir ibn Muḥammad Taqī. *Biḥār al-Anwār al-Jāmi‘a li-Durar Akhbār al-A‘imma al-Aṭhār*. Beirut: Dār Iḥyā’ al-Tūrāth al-‘Arabī. 1983/1403.

Mufid, Muḥammad ibn Muḥammad. *al-Ikhtiṣāṣ*. Qum: Kungirah-yi Shaykh Mufid, 1993/1413.

Murtaḍā Zabīdī, Muḥammad ibn Muḥammad. *Tāj al-‘Arūs min Jawāhir al-Qāmūn*. Beirut: Dār al-Fikr, 1993/1414.

Muṭaharī, Murtaẓā. *‘Adl Ilāhī*. Tehran: Ṣadrā. 1979/1358.

Nūrī, Ḥusayn ibn Muḥammad Taqī. *Mustadrak al-Wasā’il wa Mustanbaṭ al-Masā’il*. Qum: Āl al-Biyyt. 1988/1408.

Rāghib Iṣfahānī, Ḥusayn ibn Muḥammad. *al-Mufradāt fī Gharīb al-Qurān*. Damascus: Dār al-‘Ilm. 1992/1412.

Riḍā, Muḥammad Rashīd. *Tafsīr-i al-Qurān al-Ḥakīm (al-Minār)*. Beirut: Dār al-Ma‘rifa, s.d.

Ṣadr al-Dīn Shīrāzī, Muḥammad ibn Ibrāhīm. *al-Ḥikma al-Muta‘āliya fī al-Asfār al-‘Aqliya al-Arba‘a*. Tehran: Dār al-Ma‘ārif al-Islāmiyya, 1982/1360.

Ṣadr al-Dīn Shīrāzī, Muḥammad ibn Ibrāhīm. *Kitāb al-‘Arshiyya*. Tarjamah va Sharḥ Ghulām Ḥusayn Āhanī, Tehran: Mawlā, 1983/1361.

Ṭabarsī, Faḍl ibn Ḥasan. *Majma‘ al-Bayān fī Tafsīr al-Qurān*. Tehran: Nāṣir Khusrū, 1994/1372.

Ṭabāṭabāyī, Muḥammad Ḥusayn. *al-Mizān fī Tafsīr al-Qurān*. Beirut: A‘lamī, 2012/1390.

Ṭūsī, Muḥammad ibn Ḥasan. *al-Tibyān fī Tafsīr al-Qurān*. Beirut: Dār Iḥyā’ al-Tūrāth al-‘Arabī, s.d.